

زبان، زنان و دوگانگی گفتمانی در اندیشه سیاسی روسو

سید خدایار مرتضوی^۱، شهیندخت پاکزاد^۲

دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۰؛ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۶

چکیده

آوازهٔ برابری طلبی و آزادی خواهی ژان ژاک روسو از قرن هجدهم تاکنون عالم‌گیر شده است. با وجود این، قلم توانمندش در معماری اندیشه‌ها، جایگاه زنان را به قهقرا کشانده است. روسو از شخصیتی دوگانه در رنج بوده است؛ چونان که با یکی از دوگانه‌های خویش زنان را به ورطه فرمانبرداری محض فرستاده و با دیگری هاله‌ای از تقدس و برتری به سیمایشان بخشیده است. مقالهٔ پیش رو با تحلیل سه کتاب «امیل»، «قرارداد اجتماعی» و «اعترافات»، این دوگانه‌ها را به تصویر کشیده است. در «امیل»، زن موجودی برای مرد و در خدمت وی آفریده شده است. در «قرارداد اجتماعی» که مهم‌ترین کتاب روسو و از آغازین کتب مربوط به گفتمان برابری در عصر جدید است، زنان نادیده گرفته شده‌اند؛ اما در اعترافات، تا سرحد پرستش تحسین شده‌اند. در این مقاله از روش هرمنوتیک مؤلف محور کوئنتین اسکینر برای موشکافی و تفسیر این سه اثر ماندگار استفاده شده است تا قصد و منظور روسو نمایان شود. همچنین از مقوله‌بندی مفهومی و نظری لوس ایریگاری، فمینیست پست مدرن و معتقد به شیوهٔ استثمارگرایی مردان از زنان، برای تبیین قضاوت‌های ناعادلانهٔ روسو بهره گرفته شده است. در این تحقیق میان‌رشته‌ای زن، زبان و اندیشه سیاسی روسو دربارهٔ نابرابری جنسیتی به هم پیوند خورده‌اند. حاصل کار اینکه، روسو با استفاده از زبان و تحت تأثیر عقده‌های روانی، به زنان موقعیتی پست و دور از شأن انسانی آن‌ها بخشیده است.

کلیدواژه‌ها: روسو، زنان، فمینیسم پست مدرن، ایریگاری، اسکینر.

۱. استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران (نویسنده مسئول). skmortazavia@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران. Shd.pakzad@yahoo.com

ژان ژاک روسو متفکر فرانسوی قرن هجدهم با وجود طوفان‌های سهمگین درون، با نگارش آثارش همچون «قرارداد اجتماعی» و «گفتاری درباره منشأ نابرابری»، به یکی از بنیان‌گذاران عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها در عصر جدید تبدیل شد؛ اما تلاش‌های ستودنی روسو، متأثر از دوگانگی‌های روان او، با ظلمی نابخشودنی در حق زنان ابتر مانده است. این ظلم همان است که زنان در «قرارداد اجتماعی» نادیده گرفته شده‌اند و در «امیل» به عنوان موجوداتی فرودست و فرمانبردار در مقابل مردان معرفی شده‌اند. در این مقاله میان‌رشته‌ای با تلفیقی از مقوله‌های زبانی و هرمنوتیک روشی مؤلف محور همراه با بهره‌گیری از نظریه فمینیستی، به چرایی و چگونگی نگاه روسو درباره جایگاه زن در سه کتاب پراوازه او پرداخته‌ایم.

روسو همه عمر، در گیرودار روابط عاشقانه، دچار احساسات متلاطم و ناملازمات روحی بوده است. تبلور روح ناآرامش در «اعترافات»، خواننده را با موجودی زنجور و درعین حال احساسی و پُرهیجان مواجه می‌کند؛ موجودی که گفتارش در قالب مشخصی نمی‌گنجد و رفتارش عاری از هرگونه قاعده‌مندی خاصی است. شارحان روسو بر تناقض‌های درونی افکار وی تأکید داشته‌اند: «ما نه با یک روسو، بلکه با دو روسو» مواجهیم؛ «نخست، روسو در مقام یک عقل‌گرای برجسته و کهنه‌کار و دوم یک روسو به مراتب شیرتر» (مک‌لند، ۱۳۹۳: ۵۵۲). نخستین دوگانگی، بنیان‌گذاری برابری فراگیر در قالب «قرارداد اجتماعی» از یک سو و تضعیف جایگاه زنان و ترویج نابرابری جنسیتی در «امیل» از سوی دیگر بود. دومین دوگانگی در «اعترافات» رخ نمود که در آن برخلاف دو کتاب قبل، زنان را نبض زندگی و مایه حیات معرفی کرده است. ما این دوگانه‌های شخصیت روسو را به نمایش گذارده‌ایم و نشان داده‌ایم که چگونه مشکلات روانی وی از یک سو و شرایط اجتماعی عصر روشنگری از سوی دیگر، در بروز این دوگانگی‌ها نقش داشته‌اند. اهمیت این کار در این است که نشان می‌دهد روسو به عنوان نظریه‌پرداز عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها که دغدغه همیشه‌اش، استقلال و آزادی بوده در این زمینه چه نوع مواجهه‌ای داشته و چرا و چگونه مردان را در جایگاهی برتر از زنان قرار می‌دهد؟

روش‌شناسی و چارچوب نظری

مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک مؤلف محور کوئینتن اسکینر انجام شده است. در



این شیوه «دست یافتن به تفسیری وحدت یافته و رسیدن به عقیده‌ای همساز درباره نظام فکری مؤلف» (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۲۷) مدنظر است.^۱ برای نیل به این مقصود، تألیف‌های روسو با توجه به زمینه‌های فکری و اجتماعی زمانه وی تفسیر می‌شوند. به علاوه مطابق این روش، بررسی بیوگرافی روسو و نیز مجادله‌های زبانی که در روزگار وی مطرح بوده و همچنین آثار متفکران معاصر او، مورد توجه بوده‌اند.

مبانی نظری مقاله، از مفاد نظریه فمینیسم پست‌مدرن با تکیه بر آرای لوس ایریگاری^۲ انتخاب شده است. سازگاری نظریه ایریگاری با هرمنوتیک روشی اسکینر، به ویژه تأکید هر دو متفکر بر مباحث زبانی و گفتمانی یکی از دلایل انتخاب این نظریه بوده است.^۳ «ایریگاری، حذف زنان از زبان مردسالاری را بررسی می‌کند. از نظر او امرنمادین منحصرأ زبان و تفکر مردانه است و تحلیل امرنمادین تنها توصیفی از فرهنگ مردسالاری است که زنان را طرد می‌کند» (نقیب‌زاده و سعیدلویی، ۱۳۹۰: ۱۶۳).

پیش از ورود به بحث اصلی که بر مبنای تلفیق روش‌شناسی اسکینر و چارچوب نظری ایریگاری شکل گرفته است، پیشینه و ادبیات موضوع را در قالب تحلیل‌های موجود مرور می‌کنیم.

تحلیل‌های موجود

در بررسی ادبیات موضوع، دو نوع تحلیل درباره دیدگاه جنسیتی روسو قابل دسته‌بندی است. بر اساس تحلیل نخست، نگرش روسو نسبت به زنان تبعیض‌آمیز و مبتنی بر تمایزی است که او درباره مقوله پدرسالاری در جامعه و خانواده قائل است. وی پدرسالاری در جامعه را نکوهیده و پدرسالاری در خانواده را ارج نهاده است. مارگارت رانالد، ارنست کاسیرر، مارلین لگیت، سوزان مولراوکین و جین منسبریج^۴ در زمره این دسته جای می‌گیرند. در تحلیل دوم هم، نگرش روسو

۱. کوئنتین اسکینر (Quentin Skinner) استاد تاریخ اندیشه‌های سیاسی مدرن در دانشگاه کمبریج است که در روش‌شناسی صاحب‌نظری برجسته و دارای سبک خاص و آثار متعددی است و از او به عنوان سخنگو و چهره شاخص مکتب کمبریج یاد می‌شود.

۲. ایریگاری (Luce Irigaray) در سال ۱۹۳۰ در بلژیک متولد شد و اکنون شهروندی فرانسوی است. او در حوزه‌های فلسفه، زبان‌شناسی و روان‌کاوی فعال است و همکاری منظمی با روزنامه‌های کمونیستی به ویژه در ایتالیا دارد. او برای تئوری ادبی فمینیستی حرف‌های مهمی دارد» (رابینز، ۱۳۸۹: ۲۰۴). وی در حال حاضر در مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس در حوزه فلسفه مشغول فعالیت است.

3. <http://www.bloomsbury.com/author/luce-irigaray/>

4. Randal, Cassirer, LeGates, Moller & Mansbridge





نسبت به جایگاه زن و مرد تبعیض آمیز تلقی می شود. این نگرش بر پایه اختصاص حوزه عمومی مردان در مقابل اختصاص حوزه خصوصی به زنان مورد توجه قرار گرفته است. این دسته از تحلیلگران همچنین به تشریح وضعیت نابرابر اجتماعی زنان نسبت به مردان و تأثیر افکار روسو بر جامعه پس از وی پرداخته اند. سوزان آلیس واتکینز، رزمی تانگ، جان لچت، جین فریدمن و کریس بیسلی^۱ جزء این دسته هستند که در ادامه نظراتشان آمده است.

این دسته بندی بر اساس تشابه و هم سوایی وجه غالب تفکرات هرکدام از صاحب نظران صورت گرفته است و در مواردی نیز صاحب نظران نامبرده در هر دو نوع تحلیل اظهار نظر کرده اند که به تفکیک آورده شده است. برای مثال، دیدگاه لگیت، اوکین و منسبریچ را درباره برخی موضوعات می توان جزء دسته نخست و در مواردی دیگر جزء دسته دوم به حساب آورد.

تحلیل نخست: تمایز پدرسالاری در جامعه و خانواده

رانالد از جمله تحلیلگرانی است که دیدگاهش در تحلیل دسته نخست جای می گیرد. از دیدگاه وی، روسو پدرسالاری سلطنتی و بندگی مردم در برابر پادشاه را دیوانگی می شمارد و به شدت به آن می تازد. او دیدگاه روسو درباره خانواده را متعارض با دیدگاهش درباره جامعه قلمداد می کند، به طوری که با همان شدتی که پدرسالاری سلطنتی را نقد می کند، پدرسالاری در خانواده را امری طبیعی می شمارد و در موارد متعددی با همان قدرت از آن دفاع می کند تا بدان جا که آن را مفروض و مسلم می پندارد. رانالد پدرسالاری مذموم حکومتی از دید روسو را تشریح می کند ولی چنان که باید به پدرسالاری خانوادگی و موقعیت نابرابر زن و مرد نمی پردازد (رانالد، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۰).

کاسیرر دومین تحلیلگر دسته نخست است که به مخالفت روسو درباره نظریه پدرسالارانه دولت و قیومیت انسان های عاقل و بالغ پرداخته است. او نیز همانند رانالد به طرز تلقی روسو از جایگاه زنان و یا حقوق شهروندی آن ها کمتر اشاره کرده است. به نظر کاسیرر، هرچند روسو از مدافعان حفظ بنیان خانواده به شمار آمده است، اما حقوق زن در خانواده را نادیده گرفته و مرد را ولی نعمت زن توصیف کرده است. کاسیرر با وجود ابراز مخالفت با دیدگاه روسو مبنی بر تجویز پدرسالاری در خانواده، از نظر روسو درباره حفظ خانواده دفاع می کند و غیرمستقیم نابرابری جایگاه زن و مرد را می پذیرد (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۹۸).

به نظر اوکین و منسبریچ، انعکاس انتقادهای روسو از زنان عصر خویش، تنزل جایگاه زنان پس از انقلاب فرانسه و خانه نشینی آنان در دوره های بعدی بوده است. ایشان معتقدند

1. Watkins, Tong, Lechte, Friedman & Beasley

انتقادهای روسوبه زنانِ درباریِ قدرتمندی بوده که غیرمستقیم در سیاست اثرگذار بوده‌اند (اوکین و منسبریج، ۱۳۹۴: ۱۸ و ۱۷).

نظر لگیت درباره هواداری فمینیست‌های قرن نوزده اندیشه‌های روسو، نظر اوکین و منسبریج را تأیید می‌کند. به اعتقاد لگیت تعداد کمی از زنان (مانند ولستون کرافت^۱) به تبعیض جنسی روسو انتقاد کرده‌اند اما زنان محافظه‌کار، بیشتر زنان اصلاح‌طلب قرن هجدهم و بسیاری از فمینیست‌های قرن نوزدهم از اندیشه‌های روسو دفاع می‌کردند؛ به این دلیل که روسو در مقابل تقبیح قدرت و نفوذ زنان اجتماعی، نقش مادر و همسر را می‌ستود. لگیت نیز با استناد به کتاب امیل، به نگاه تبعیض‌آمیز روسو درباره زن و مرد اشاره می‌کند (لگیت، ۱۳۹۱: ۲۰۴).

تحلیل دوم: تمایز حوزه عمومی و خصوصی

در تحلیل دوم بیشتر به توصیف و تشریح نوع نگاه روسوبه موقعیت زن و مرد پرداخته شده، بدون آنکه این نگاه تبعیض‌آمیز چنان‌که شایسته است، مورد نقد قرار گیرد. مطابق این تحلیل، روسو جایگاه مرد را در حوزه عمومی و جایگاه زن را در حوزه خصوصی می‌داند و این تفکیک از نظر او امری طبیعی است. هرچند این دسته از تحلیلگران چندان به دیدگاه روسو معترض نشده و به نقد آن نپرداخته‌اند، ولی واتکینز تا حدودی استثناست. وی نادیده گرفته شدن زنان در اندیشه روسو را بدین‌گونه نقد می‌کند: «او به تمامی بی‌عدالتی‌های اجتماعی انتقاد شدید داشت اما طبق معمول یکی از این بی‌عدالتی‌ها را نادیده گرفت» (واتکینز، ۱۳۸۰: ۱۳).

صبغه انتقادی در تحلیل سایر تحلیلگران به چشم نمی‌خورد. تانگ به تشریح ویژگی‌های زن و مرد از نگاه روسو می‌پردازد. به عقیده وی، روسوبه دوگونگی جنسی اعتقاد داشته و مرد خردورز و زن عاطفی را مکمل هم دانسته و شجاعت، خویشتن‌داری، عدالت و بردباری را شایسته مردان و در مقابل صبوری، سربه‌زیری، خوش‌خلقی و انعطاف‌پذیری را مناسب زنان یافته است (تانگ، ۱۳۹۴: ۳۴).

تحلیل فریدمن و بیسلی نیز همانند تانگ و واتکینز، در همان راستا و حتی با همان سبک و سیاق ابراز شده است. فریدمن معتقد است روسو همراه با پیشینیان خود (افلاطون، ارسطو، هابز و لاک)، تفاوت بین زن و مرد را طبیعی می‌دید؛ عاقل‌تر بودن مرد باعث می‌شد حوزه عمومی (سیاست و زندگی اجتماعی) به وی تعلق گیرد و زنان بی‌عقل، مناسب زندگی عاطفی خانه (حوزه خصوصی) باشند (فریدمن، ۱۳۸۳: ۴۴).

1. Mary Wollstonecraft



بیسلی نیز بر این باور است که روسو دو جنس را انواع متفاوتی از موجودات می‌داند که مکمل یکدیگرند ولی این جنس زن است که برای کمال مرد و تأمین منافع او در نظر گرفته شده است (بیسلی، ۱۳۸۵: ۳۱).

لچت به تفاوت و تبعیض جایگاه زن در عرصه عمومی و خصوصی از نگاه روسومی پردازد: «به نظر روسو، وجود زنان در حوزه عمومی نه تنها به معنای وسیع کلمه غیرطبیعی است، بلکه برای اداره سامان‌مند جامعه نیز خطرناک است. زنان به دلیل ناتوانی از ولایش شور و هیجان و امیال طبیعی‌شان، هیچ درکی از عدالت ندارند» (لچت، ۱۳۸۳: ۲۵۲-۲۵۱).

لگیت علت واکنش تحقیرآمیز روسو نسبت به حضور زنان در حوزه عمومی را واکاوی می‌کند. به نظر او روسو به این دلیل جامعه پاریس را تحقیر می‌کرد که تحت نفوذ زنان بود. در این جامعه، جای زن و مرد عوض شده بود و زنان در نقش‌های اجتماعی مردان ظاهر می‌شدند. لگیت حاصل این تعویض جایگاه را انحراف نظم اجتماعی و اخلاقی می‌خواند و روسورا اصلاح‌گری می‌نامد که از ایده طبیعت بهره گرفته تا تثبیت‌کننده اقتدار مسیحی و کلاسیک باشد و زنان را به خانواده و امور خانه محدود کند. روسو «معتقد به برابری فکری زن و مرد نبود. زنان باید آموزش ویژه‌ای می‌یافتند که صرفاً نقش آن‌ها را در خانواده مدنظر قرار می‌داد» (لگیت، ۱۳۹۱: ۲۰۴).

در تحلیل نخست، توجه نویسندگان به پدرسالاری مذموم دولتی و پادشاهی و پدرسالاری پسندیده خانوادگی از دید روسو جلب شده است و با وجود ابراز برخی انتقادات به این دیدگاه می‌توان گفت تا حد زیادی از کنار مسئله نابرابری جنسیتی موجود در تفکر روسو گذشته‌اند. در تحلیل دوم، تنها واکنیز به نقد تبعیض جنسیتی دیدگاه روسو پرداخته است و دیگر نویسندگان به تشریح آن اکتفا کرده‌اند. در هر دو تحلیل، به تشریح وضعیت اجتماعی قرن هجدهم و تأثیر تفکر روسو بر زنان قرن نوزدهم اشاره شده و به توضیح آن بسنده شده است.

وجه تمایز تحلیل این مقاله با تحلیل‌های گفته شده چه در تشریح و چه در نقد تبعیض جنسیتی روسو در این است که این عمل بیشتر از دیدگاه فمینیسم پست مدرن ایریگاری و هرمنوتیک روشی مؤلف محور اسکینر صورت می‌گیرد و همین وجه است که جنبه نوبودن آن را نمایان می‌سازد.

ایریگاری

درهم تنیدگی زبان غالب اجتماعی و تعریف فروتر زنانگی در قلم و تفکر مردانه، دغدغه ایریگاری



بوده است. سه کتاب «به سوی فرهنگ تفاوت»، «اصول اخلاقی تفاوت جنسی» و «جنسی که جنس نیست» و منابع دیگر ارائه‌دهنده نظریات او درباره ارتباط جایگاه زن و زبان است.

قدرت پدرسالاری به وسیله انتقال از یک دودمان به دیگری سازمان‌دهی شده است. به نظر می‌رسد خواسته مرد این است که مستقیم یا غیرمستقیم، جهان را از آن جنس خود کند. او می‌خواهد نامش را به فرزندانش، همسرش و دارایی‌هایش بدهد. در واقع، هرچه دارای ارزش است به مردان تعلق دارد و به وسیله جنسیت مردانه نشان می‌خورد (ایریگاری، ۱۳۹۳ الف: ۳۱).

ایریگاری بی‌عدالتی نسبت به مادران را توضیح می‌دهد: «زنان که در درون خود به دیگری زندگی ورشدونمو می‌بخشند، از مرتبه‌ای مشابه با آنچه مردان به تنهایی وضع کرده‌اند، محروم می‌شوند». وی درباره چگونگی انکار حقوق اجتماعی و سیاسی زنان از طرف جامعه مردانه می‌گوید: «دشواری‌های زنان در دستیابی به شناخت حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان، ریشه در نارسایی رابطه بیولوژی و فرهنگ دارد. مردان از بیولوژی زنانه برای استثمار آن‌ها استفاده می‌کنند». همچنین درباره تفاوت جایگاه دختر و پسر معتقد است: «اگرچه نقطه یک دختر بچه به وسیله یک مرد و یک زن بسته می‌شود، اما به‌عنوان فرزند پدر، با موقعیتی مشابه با موقعیت مقرر شده برای پسر پا به اجتماع نمی‌گذارد» (ایریگاری، ۱۳۹۳ الف: ۴۶). به اعتقاد او «برای قرن‌ها، هر آنچه با ارزش بوده به جنس مرد نسبت داده شده و هر آنچه بی‌ارزش بوده به جنس زن تعلق داشته است» (ایریگاری، ۱۳۹۳ الف: ۶۸). همچنین به تبعیض جنسیتی در اداره جهان اشاره می‌کند: «در اینجا زوج جنسی دنیا را نمی‌آفرینند و بنا نمی‌نهند. مردان به وسیله استفاده ابزاری از جنس زن و به وسیله شی‌شدگی زنان فراگیر شده‌اند. مردان دنیا را همراه با زنان، به‌عنوان سوژه‌های جنسی دارای حقوق برابر اداره نمی‌کنند» (ایریگاری، ۱۳۹۳ الف: ۷۱). با وجود اینکه مردان به وسیله مراقبت زنان پرورش می‌یابند و هستی می‌گیرند، پس از بزرگ شدن حقوق زنان را رعایت نمی‌کنند: «واقعاً شگفت‌آور است مردان که در گهواره‌شان کاملاً به زنان وابسته‌اند و هستی‌شان مرهون این وابستگی است، پس از آن، آزادی‌های پیرامونشان را تصاحب می‌کنند. وجود مردان قدردان آگاهی زنان است اما ظاهراً زنان نه تنها لایق حکومت‌کردن بر جامعه نیستند، بلکه شهروند کامل نیز به شمار نمی‌روند» (ایریگاری، ۱۳۹۳ الف: ۷۸).

وی تفکیک کار زن و مرد را مربوط به استقرار سنت‌ها می‌داند: «از آنجاکه در سنن ما، جامعه به وسیله مردان و برای مردان سازمان‌دهی شده است، زنان قادر به کار جمعی نیستند» (ایریگاری، ۱۹۹۳ ب: ۶۷). وی نگاه مردان به زنان را چنین توصیف می‌کند: «بر اساس سنت،





زن یک ارزش مورد استفاده برای مردان و ابزار مبادله در میان آنان است؛ به عبارتی یک کالا است. به این ترتیب، زن نگهبان جوهر مادی باقی می ماند که قیمت و ارزشش بر حسب معیار کار، نیاز و تمایل موضوع (کارگران، تاجران و مصرف کنندگان) تعیین می شود. او از استعمار زنان با استفاده از بیولوژی آنان سخن می گوید: «در حقیقت هنر ارزیابی بیولوژی به پر خاشگری مردان واگذار شده و تا حدودی مستقل از رضایت زنان خلق شده است» (ایریگاری، ۱۹۸۵: ۴۴ و ۳۱).

ارزشی که به یک زن نسبت داده می شود، از نقش مادری و زنانگی اش ریشه می گیرد، اما در حقیقت زنانگی یک نقش، تصویر و ارزش است که به وسیله سیستم نمایندگی مردانه بر زنان تحمیل می شود. در این تغییر ظاهر زنانگی، زن به واسطه ایفای نقش زنانگی، خودش را از دست می دهد. واقعیت این است که زن در قبال کوشش برای تغییر قیافه، پاداشی دریافت نمی کند (ایریگاری، ۱۹۸۵: ۸۴).

زنانگی هرگز به وسیله مردان و از سوی آنان به رسمیت شناخته نشده است. امروزه جنسیت از طریق زبان تعریف می شود و نباید فراموش کرد که قوانین زنان در کشورها به وسیله مردان تعیین و نوشته شده اند (ایریگاری، ۱۹۸۵: ۸۵ و ۸۷).

ایریگاری با شناخت تاریخی از هویت زنانه می گوید: «به طور تاریخی، درون خانواده، مرد یا پدر کسی است که به وسیله رفتار با زن و فرزندان خود به عنوان دارایی اش، بدن ها، خواسته ها و کار، آن ها را بیگانه می کند» (ایریگاری، ۱۹۸۵: ۱۴۳). وی معتقد است: «همه سیستم های مبادله که فرهنگ های پدرسالارانه را سازمان می دهند و همه شرایط مولد کار که در این جوامع به رسمیت شناخته شده و ارزش مند و پاداش یافته هستند، از حرفه های مردان است؛ بنابراین نیروی کار همیشه مردانه فرض شده است». مادر، فرزند را به دنیا می آورد اما پدر ولی نعمت اوست: «ابزارهای تولید مثل تکامل یافته است، تکنیک های جدید توسعه یافته است، اما به نظر می رسد همزمان با این تحول، پدر یا مرد از قدرت فرآوری خود مطمئن شده و نامش بر محصولاتش (فرزندانش) حک شده است؛ به این معنا که به واسطه همان منشأ مالکیت خصوصی و پدرسالاری خانوادگی، استعمار اجتماعی صورت گرفته است. به بیان دیگر، همه رژیم های اجتماعی تاریخ، مبتنی بر استعمار یک طبقه از تولیدکنندگان یعنی زنان هستند» (ایریگاری، ۱۹۸۵: ۱۷۱ و ۱۷۳).

به نظر ایریگاری «سوژگی از رهگذر کاربرد زبان و از طریق آن به وجود می آید. خویشتن و سوژگی زن عملاً به وسیله روابط اجتماعی و زبان ساخته می شوند» (کورس میر، ۱۳۹۴: ۲۸۴). او معتقد است: «اگر از زاویه ای اجتماعی نگاه کنیم، زن - دست کم از چشم انداز سنتی - باید وابسته

به مرد باشد تا شخصیت اجتماعی پیدا کند؛ یعنی زن به خودی خود هویت ندارد؛ بنابراین، زنان به عنوان زن از قرارداد اجتماعی حذف شده‌اند» (لچت، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

«ایریگاری تأکید دارد مردان، زنانگی را تعریف کرده‌اند. این تعریف نیز متأثر از تقسیم بندی دووجهی حاکم بر اندیشه غربی و فرض جفت‌های متضادی است که همیشه در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند» (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۴۷). نزد وی، مردانگی خودش را به منزله عاملیت یکپارچه تعریف می‌کند، درحالی‌که زنانگی چنین نمی‌کند (کِهون^۱، ۱۳۹۴: ۷۱۳). همچنین «ذهنیت به طور زبان‌شناسانه ساخته می‌شود... زبان ممتاز به صورت نرینه جنسیت یافته است، حتی وقتی می‌خواهد بی طرف، خنثی یا طبیعی باشد» (رابینز^۲، ۱۳۸۹: ۲۱۸ و ۲۱۶، به نقل از ایریگاری). به نظر ایریگاری «زبان اجتماعی مردانه است و زنان فقط می‌توانند آن را تقلید کنند» (روایی، ۱۳۹۱: ۵۶، به نقل از هام و گمبل، ۱۳۸۲: ۲۲۴).

ایریگاری با تکیه بر مقوله‌هایی همچون زبان، قدرت، هویت و کار، در پی فهم جایگاه زنان در مناسبات اجتماعی و سیاسی است و ما نیز بر همین اساس در پی فهم دیدگاه روسو نسبت به موقعیت اجتماعی آن‌ها در جامعه هستیم. ایریگاری در پاسخ به این پرسش که چرا بین نظر او و روسو شباهت‌هایی وجود دارد، چنین توضیح می‌دهد: «من فکر می‌کنم آن‌ها حتی می‌گویند من پیرو روسو هستم. من به آثار روسو به خوبی احاطه ندارم. این درست است که وقتی کارهای روسو برای من توضیح داده می‌شود، مسائلی هستند که تا حدودی شبیه افکار من هستند. اگر من به خوبی آثار روسو را خوانده بودم به آن‌ها می‌گفتم آری ما شبیه هم هستیم» (هرشن و اولس^۳، ۱۹۹۵: ۳۶۰).

مطابق هرمنوتیک روشی اسکینر علاوه بر توجه به فضای گفتمانی حاکم و دقت در متون متفکر، بررسی زمینه اجتماعی و بستر تاریخی که متفکر در آن زیسته یا می‌زید، برای فهم تفکر وی لازم است. بر این اساس، زمانه و زمینه اجتماعی روسو با تمرکز بر موقعیت زنان در آن روزگار بررسی می‌شود تا خاستگاه نگرش وی نسبت به زنان روشن شود و از این رهگذر به منظور وی درباره جایگاه زنان بهتر پی ببریم.

1. Robbins
2. Kahoon
3. Hirshand & Olson



شرایط اجتماعی زنان در عصر روشنگری

در عصر روشنگری و در فرانسه «زنان زیادی به دربار راه یافتند که توطئه‌های آن‌ها به منافع ملی آسیب زد» (عالم، ۱۳۸۴: ۳۲۵). نقش منفی زنان درباری آن زمان، یکی از دلایلی است که قضاوت روسورا تحت تأثیر قرار داده است.

مونتسکیو نسبت به تحقیر زنان در حوزه خصوصی و عمومی روسورا همراهی می‌کند. وی عفت را خاص زنان می‌داند و معتقد است با ازدست رفتن عفت، روح مردم فاسد می‌شود و اساس حکومت دموکراسی از بین می‌رود. به نظر ایشان، عشوه‌گری و طنازی زنانه از بیکاری آن‌ها حاصل می‌شود و جامعه را فاسد می‌کند. او تمام صفات بد و نکوهیده را به زنان نسبت می‌دهد: «مهارتی که این روح‌های کوچک در مجذوب‌کردن و علاقه‌مند کردن مردان دارند، به علاوه قهر و ناز، کینه‌ورزی، حسد، دوبه‌هم‌زنی، سخن‌چینی، نداشتن کفِ نفس، افشای اسرار، خشم و غضب، هوی و هوس، تنفرها و تمایلات بی‌جای زنان بی‌تأثیر نیست و ممکن است موجب فتنه‌هایی شود» (مونتسکیو، ۱۳۴۹: ۲۲۶ و ۲۲۷). مونتسکیو برخلاف نگاه منفی‌اش به جایگاه زنان در خانه و اجتماع، نظر مثبت خود را نسبت به دستیابی آنان به قدرت ابراز داشته و معتقد است زنان در خانه باید فرمانبر باشند، اما در جامعه از شایستگی رهبری و مدیریت برخوردارند (مونتسکیو، ۱۳۴۹: ۲۳۴).

به نظر سیمون دوبووار، در قرن هجدهم آزادی زنان بیشتر شده است. در مقابل قوانین سخت طبقه متوسط و پایین، دوبووار به بی‌بندوباری زنان اصیل زاده اشاره می‌کند که بورژوازی طبقه بالا را نیز آلوده کرده است. وی زنان این دوره را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که به بی‌بندوباری روی آورده‌اند و گروهی که از فرصت‌های پیش‌آمده استفاده کرده و به جایگاه برتر اجتماعی رسیده‌اند. وی در ادامه پس از معرفی زنان موفق به نظرات بزرگان عصر روشنگری می‌پردازد: «زن‌ها چنان نزد مردان فرانسه برتری یافته‌اند و چنان آنان را تحت فرمان خود درآورده‌اند که مردها مطابق میل زنان، فکر و احساس می‌کنند». دوبووار اشاره‌ای نیز به روسومی‌کند: «روسومی‌کند در این مورد به ترجمان بورژوازی بدل شده، با بنیادگرایی کمتری زن را وقف شوهر و عالم مادری‌اش می‌کند» (دوبووار، ۱۳۸۰: ۱۸۰ و ۱۸۶-۱۸۵).

لگیت نیز شرایط اجتماعی زنان عصر روشنگری در قرن هجدهم را از چند جهت بررسی می‌کند. وی ابتدا از نشریه‌ای سخن می‌گوید که زنان را افسرده و نه‌چندان زیرک می‌پنداشت. سپس از



حضور هرچند کم‌رنگ زنان در لژهای فراماسونری سخن می‌گوید. به گفته لگیت، در آن دوره حمایت وسیعی از فمینیسم وجود نداشت و به عمد چهره‌ای نازیبا از زنان به نمایش گذاشته می‌شد: «رمان‌هایی که در فرانسه پخش می‌شد، زن‌ستیزی بی‌رحمانه‌ای را به نمایش می‌گذاشت. این رمان‌ها به جای زنان شوهردار رنج‌کشیده، رمان‌های فمینیستی، مادران شرور و فاسدکننده کودکان را به نمایش می‌گذاشتند». لگیت در ادامه به واکنش فلاسفه عهد روشنگری نسبت به جهل و تعصب و فساد اشاره می‌کند: «بسیاری از آن‌ها انگشت اتهام را به سوی زنان، به ویژه زنان روشنفکر اشراف‌زاده نشانه رفتند که ادارهٔ سالن‌ها را به عهده داشتند؛ یعنی همان کسانی که از فلاسفه حمایت کرده و فرصت ارائه اندیشه‌هایشان را به آن‌ها داده بودند» (لگیت، ۱۳۹۴: ۲۰۳-۲۰۱).

در عصر روشنگری نگاه مشخص و شفافی دربارهٔ زنان و موقعیت اجتماعی آن‌ها وجود نداشته است، بلکه نگاه‌های افراط و تفریطی حاکم بوده که یکی زنان را موجوداتی پست و فرودست تلقی کرده و فساد و بی‌بندوباری جامعه را به زنان نسبت می‌داد و دیگری آن‌چنان جایگاه برتری برای زنان - یا دست‌کم برای طیفی از زنان - نسبت به مردان قائل بود که بزرگان آن عصر را تحت تأثیر زنان می‌دانست؛ روسودر چنین عصری می‌زیست.

شرح حال روسو

ژان ژاک روسودر ۱۷۱۲ در ژنو متولد شد. زندگی او از بدو تولد با ناملاطت‌هایی همراه بود. مرگ مادر و بی‌کفایتی پدر در سرپرستی، وی را با سختی‌های بسیاری مواجه کرد. در نوجوانی و جوانی بر سر راه زنان ثروتمند و بلندپایه قرار گرفت و به مرحمت آنان در نویسندگی و هنر پیشرفت کرد. عالم داستان زندگی‌اش را به رشته تحریر درآورده است: «همهٔ آموزش‌های روسواز جامعه کسب شد نه از خانواده، زیرا وقتی به دنیا آمد مادرش سرزاد رفت. پدر او اصلاً توانایی تربیت یک پسر را نداشت». پدر روسو با ترک ژنو او را به عمویش سپرد. این عمو «مردی خشن و بی‌رحم بود و هر روز ژان را کتک می‌زد». «روسودر شانزده سالگی از خانه عمو و ژنو فرار کرد و تا سی سالگی زندگی را با بی‌خانمانی پشت سر گذاشت». بی‌خانمانی، دزدی را به روسویاد داد. «به استخدام زن ثروتمندی به نام مادام دوورسی درآمد و بعد هم تعدادی از جواهرهای او را دزدید. پس از مدتی کشیشی او را به مادام دووارن معرفی کرد. روسو مدت‌ها پیش او ماند و به کمک او و کتابخانه‌اش دانش خود را عمیق‌تر و گسترده‌تر کرد. همچنین با تشویق‌های مادام وارن به موسیقی روی آورد و به محافل هنری راه یافت». پس از مدتی با زنی معمولی رابطه نامشروعی را آغاز کرد و از این رابطه



صاحب پنج فرزند شد که همه را به پرورشگاه سپرد (عالم، ۱۳۸۴: ۳۳۸-۳۳۶). ترجیح روابط نامشروع به ازدواج و سپردن فرزندان به پرورشگاه، نشان از بی‌قیدی و پایبند نبودن وی به اصول اخلاقی مرسوم و متعارف دارد.

رانالد و دورانت^۱ از جمله نویسندگانی هستند که وضعیت روانی روسو را با صراحت بیشتری تشریح کرده‌اند. دورانت، وی را در جوانی خیال‌پرداز خوانده و این ویژگی را به رنجور بودن، ناتوانی جسمی و بد رفتاری‌های پدر و معلمانش نسبت داده است (دورانت، ۱۳۹۵: ۲۳۵). رانالد نیز به احساسات عمیق، شهوانی و بیمار بودن وی در جوانی اشاره کرده و ریشه نوسان‌های عاطفی و حالت‌های احتمالاً جنون‌آمیز وی را با ایام جوانی مرتبط می‌داند و معتقد است: «مطالعه زندگی اولیه او هم برای روان‌شناسان و هم برای اندیشمندان سیاسی و اجتماعی جالب توجه است». رانالد، کتاب «اعترافات» را آمیزه‌ای از احساس‌گرایی شدید، پوچ‌گرایی، آزارطلبی و دلسوزی به خود معرفی می‌کند که شخصی روان‌رنجور را در ذهن خواننده مجسم می‌سازد و نشان‌دهنده احساس ناامنی، بدگمانی و بی‌اعتمادی وی نسبت به دیگران است (رانالد، ۱۳۸۳: ۲۹ و ۱۳۴).

اعترافات

مروری بر کتاب اعترافات، قضاوت دورانت، رانالد و دیگر نویسندگانی که بر زندگی روسو متمرکز شده‌اند را تأیید می‌کند. در اعترافات آمده است که روسو در نوجوانی به مدت دو سال به یک پانسیون سپرده می‌شود تا زبان لاتین یاد بگیرد. در این دوران عاشق زن خشنی به نام لامبرتی می‌شود که از مسئولان پانسیون است و گاه و بیگاه او را به خاطر خطاهایش تنبیه بدنی می‌کند. با افزایش خشونت مادموازل لامبرتی، عشق روسو نسبت به وی افزایش می‌یابد: «عجیب‌تر از همه این بود که هرچه بیشتر این نوع مجازات تکرار می‌شد محبت و علاقه مرا نسبت به مادموازل لامبرتی افزون می‌ساخت» (روسو، ۱۳۴۸: ۱۳).

روسو عشق مادموازل لامبرتی را فاسدکننده خوانده است: «همیشه بدون دلیل با چشمانی حریص به دختران زیبا می‌نگریستم و به یاد می‌آوردم که در همه اوقات چه در تنهایی یا در اجتماع مردم، در عالم تصور از دختران زیبا برای خودم هزاران مادموازل لامبرتی می‌ساختم و با خیال او سرگرم می‌شدم. حتی در سال‌های پس از بلوغ هم این میل و رغبت عجیب مرا رها نمی‌کرد. پیوسته روح و فکرم را به سوی فساد و دیوانگی می‌کشاند و این افکار گاهی اوقات می‌خواست مرا به سوی تجاوزهای غیرقانونی بکشاند» (روسو، ۱۳۴۸: ۱۴ و ۱۵).





مادام وارن که راه صعود روسو به قله نویسندگی و نظریه پردازی را مهیا کرده بود، در نظرش پُرکار و فعال و بالیاقت می آمد که می توانست در مسند قدرت و مدیریت قرار گیرد و شهر را اداره کند: «کارهایی را که به او رجوع می شد با نقشه ای وسیع به انجام می رساند. خوب فکر می کرد، خوب نقشه می کشید و اگر در اثر اشتباه دیگران شکست می خورد باز هم پیروزی نهایی با او بود» (روسو، ۱۳۴۸: ۴۶). روسو با تمام وجود به خانم وارن اعتماد کرده است و این اعتماد نشان می دهد زن را به عنوان موجود کاملی پذیرفته است: «در ملاقات اولی که بین ما به عمل آمد، نگاه نخست نوعی دل بستگی و اعتماد کامل در من به وجود آورد که هرگز برای من عوض نشد» (روسو، ۱۳۴۸: ۴۷). در ادامه اعتراف می کند که آرامش اندیشه هایش و نیروبخش و جان دهنده افکارش عشق مادام وارن بوده است: «دیگر هیچ نگرانی نداشتم و می دانستم او در همه وقت مراقب من است؛ به این جهت بود که آرام و سبک راه می رفتم» (روسو، ۱۳۴۸: ۵۳).

روسو علاوه بر عشق ماندگار مادام وارن، تنوع طلب بوده و ضمن توجه به زنان دیگر، همیشه در روابط عاشقانه با شکست مواجه شده است: «عادت من این بود که زود عاشق می شدم. عشقی شدید سراسر وجودم را فرا می گرفت اما نمی توانستم از آن بهره برداری کنم و عدم موفقیت من در برابر زنان یکی از امور مسلم و همیشگی شده بود» (روسو، ۱۳۴۸: ۷۱).

روسو در برخورد با زنی ۴۵ ساله، وی را آرام، نجیب، دارای اخلاق پسندیده، نویسنده، صاحب افکار بلند و قابل توجه توصیف می کند: «این زن بدون اینکه فکر کند فلسفه هایش مورد توجه اشخاص نیست با شهامت و پشتکاری بی نظیر به کار خود ادامه می داد...» (روسو، ۱۳۴۸: ۷۴). روسو خدمتکار زن های متعلق به طبقات بالای جامعه بوده است: «با من کمی صحبت کرد و مرا مورد آزمایش قرار داد. من هم از او بدم نیامد و همان روز به عنوان پیشخدمت مخصوص به خدمت او در آمدم. مرا مانند سایر نوکرهای خود لباس مخصوصی پوشاند، ولی سرو وضع من از سایر خدمتکاران بهتر بود» (روسو، ۱۳۴۸: ۷۴).

وی به دنبال هر موقعیت شغلی (نوگری)، عاشق زن هایی شده که موظف به خدمت رسانی به آن ها بوده است: «شاید بگویند نوکر حق ندارد به این چیزها فکر کند. البته که تقصیر با من بود، با این حال نمی توانستم نگاه خود را از او برگردانم... من نمی خواستم مانند آن دفعه ها عاشق بشوم، خیلی مراقب بودم که این حوادث پیش نیاید اما نمی دانم چه حالتی داشتم که همیشه مایل بودم مادمازل را بینم و صدای او را بشنوم» (روسو، ۱۳۴۸: ۸۹).

عشق روسو به ولی نعمت های خود همیشه بی سرانجام بوده و با شکست روبه رو شده است:



«در اینجا رمان عشقی من مانند معاشقه با مادام بازیل و سایرین تمام شد و این وضعی بود که در تمام عشق بازی های من پیش می آمد» (روسو، ۱۳۴۸: ۹۰). او از بی توجهی زن هایی که یک طرفه عاشق شان شده بود، رنج می کشید: «بدبختی من در این بود که او حتی از من خوشش نمی آمد. نه اینکه به من خدمتی رجوع نمی کرد، بلکه حاضر نبود از طرف من خدمتی قبول کند...» (روسو، ۱۳۴۸: ۹۱).

روسو مادام وارن را منشأ سعادت و خوشی کامل در جهان می داند و هیچ سعادت را بالاتر از بودن با وی نمی داند: «اگر قدمی از او دور می شدم مثل این بود که تمام سعادت ها و خوشی های جهان را از دست داده ام» (روسو، ۱۳۴۸: ۱۲۶).

آنچه از اعترافات برمی آید این است که روسو از بیماری روانی رنج برده است، زیرا در مقابل تمديد خشونت از طرف مسؤل پانسیون، با شدت بیشتری به او علاقه مند شده است؛ عشق به یک زن (مادمازل وارن)، او را به سمت تجاوزهای غیرقانونی سوق داده است؛ در کنار این عشق، تنوع طلبی و توجه به زنان طبقات بالای اجتماع را گنجانده است؛ همچنین به محض استخدام، عاشق زن های ولی نعمت خود شده است؛ با وجود شکست های مکرر عشقی و مورد توجه قرار نگرفتن ها - همانند زمان کتک خوردن در نوجوانی - بیشتر مجذوب ولی نعمت های خود شده است؛ با وجود تحقیرهایی که شده و عذاب هایی که دیده، زن های مهم زندگی خود را با زیباترین صفات توصیف کرده است از جمله قابل اعتماد، پُرکار، فعال، بالیاقت، پیروز نهایی، آرام بخش اندیشه، نیروبخش و جان دهنده افکار، نجیب، دارای اخلاق پسندیده، نویسنده، صاحب افکار بلند، باشهامت، با پشتکار، و منشأ سعادت و خوشی های جهان.

مطابق وجه کنش گفتاری روش شناسی اسکینر، توصیف ستایش انگیز روسو از زنان مورد علاقه اش و به کار بردن صفات زیبا برای معرفی آن ها ناشی از محبت یا احترامی است که این دسته از زنان برای وی قائل بودند و به همین سان نکوهش دسته ای دیگر متأثر از برخوردهای تحقیر آمیزی بود که نسبت به وی روا داشته اند. در همین راستا، مرگ مادر روسو در هنگام تولد و فقدان عواطف مادری و سپس از دست دادن مهر پدری و در پی آن آوارگی، از دلایلی است که می توان بر اساس آن علاقه روسو نسبت به زنان را توجیه کرد. البته انتقادهای وی نسبت به زنان اشرافی و طبقات بالای جامعه را می توان از جمله کنش گفتاری تأثیرگذار وی دانست که از آن طریق می خواست نابرابری و تبعیض در جامعه را که خود نیز از آن رنج می برد، مورد نکوهش قرار دهد و از میان بردارد.

امیل

در کتاب «امیل»، روسوبه چگونگی آموزش و تربیت فرزند می‌پردازد. آنچه در این مقاله مورد توجه است نه روش تربیتی ارائه شده بلکه نمایاندن جایگاه زن و مرد در خانواده و اجتماع از نگاه وی است. روسو معتقد است زنان از شایستگی تربیت کودک برخوردار نیستند: «کودک پنج یا شش ساله در میان زن‌ها به سر می‌برد... پس از آنکه به خیال خود بعضی چیزها را به او یاد دادند، یعنی وقتی حافظه او را از کلماتی که معنای آن‌ها را نمی‌فهمد پر کردند و خصایص طبیعی‌اش را از طریق هوی و هوس‌هایی که در وی ایجاد کرده‌اند از بین بردند، این موجود مصنوعی را به آموزگار می‌سپارند» (امیل، ۱۳۹۳: ۵۹). در مقابل، پدر را بهترین آموزگار معرفی می‌کند هرچند از علم بهره‌ای نبرده باشد: «پدر عاقل ولی بی‌اطلاع بهتر از دانشمندترین و ماهرترین آموزگاران بچه را تربیت می‌کند، زیرا علاقه و کوشش او بی‌علمی‌اش را جبران می‌کند» (امیل، ۱۳۹۳: ۶۰).

روسوبه دنبال یافتن شغل برای شاگرد خود امیل، به عنوان نماینده جوانان است. جوانان از نظر روسو فقط پسرها هستند و شغل‌هایی که معرفی می‌کند مردانه و دشوارند. امیل به دلیل تناسب کار با سن و وضعیتش و مرد بودن، از مشاغل پُرزحمت و خطرناک فرار نمی‌کند. «مشاغلی که انسان باید در یک جا بنشیند و بدن او سست شود، به درد نمی‌خورد. این نوع کارها را باید برای زن‌ها گذاشت». در ادامه جوان را مخاطب قرار می‌دهد، جوانی که تک‌جنسیتی است: «ای جوان، دست‌های مردانه خود را برای انجام کارهای دشوار به کار انداز». در مقابل به بی‌مقداری کارهای زنانه اشاره می‌کند: «آنگاه خواهرت را صدا کن. همان‌طور که او تو را برای قلاب‌دوزی به کمک می‌طلبد» (امیل، ۱۳۹۳: ۲۲۵).

روسو معتقد است خلقت زن در جهت مقبول واقع شدن از سوی مرد و پیروی از اوست. به اقتضای طبیعت، زن فقط برای مرد وجود دارد. زن باید عفت بیشتری نسبت به مرد داشته باشد (امیل، ۱۳۹۳: ۳۳۳).

روسوزن‌ها را خودپسند، عشوهرگر، مشغول کارهای بچه‌گانه و ابلهانه و دیوانه معرفی می‌کند: «زن‌ها نیز به نوبه خود شکایت می‌کنند که آن‌ها را خودپسند و عشوهرگر بار می‌آوریم و همواره به کارهای بچگانه مشغول‌شان می‌داریم تا بتوانیم به آسانی بر آن‌ها حکومت کنیم. آن‌ها ما را مسئول همان معایبی می‌دانند که به ایشان نسبت می‌دهیم. عجب دیوانه‌هایی! از کی مردها در تربیت دختران دخالت کرده‌اند؟ چه کسی مانع است که مادران نتوانند دختران خود را مطابق میل خود





پرورش دهند؟ می‌گویید دختران دبیرستان ندارند، چه بدبختی بزرگی!... آیا کسی دختران شما را مجبور کرده است وقت خود را به کارهای ابلهانه تلف کنند؟...» (امیل، ۱۳۹۳: ۳۳۵-۳۳۴).

روسو معتقد است وابستگی زنان به مردان برای ادامه حیات، بیشتر از وابستگی مردها به زن‌هاست. مردها در صورت لایق دانستن زنان به آن‌ها لطف کرده و بر اساس تشخیص خود به آن‌ها زندگی می‌دهند. آسایش و زندگی زن به قضاوت مردانه وابسته است. زیبایی، احترام، عقل و شرف زن به قضاوت مرد بستگی دارد، اما مرد به عمل خویش بند است نه قضاوت دیگران (امیل، ۱۳۹۳: ۳۳۷). وی عیب‌های مردان را به ضعف زنان نسبت می‌دهد و معتقد است زن نباید مانند مرد قوی باشد. قوی بودن زن باید تنها در جهت تولد مردان نیرومند باشد (امیل، ۱۳۹۳: ۳۴۰). از نظر او دختران را باید با شرایط سخت بزرگ کرد و به تحمل ناملایمت‌ها عادت داد: «نباید از تفریح و بازی محروم‌شان داشت، ولی باید عادت‌شان داد که ناگهان در وسط تفریح احضار و به کار دیگری مشغول شوند. صفت اصلی یک زن، ملایمت و بردباری است. زن باید از طرف شوهر همه چیز حتی ظلم را تحمل کند و شکایت هم نکند» (امیل، ۱۳۹۳: ۳۴۳).

به نظر روسو، این مردها هستند که عقل زنان را تربیت می‌کنند؛ زن‌ها علوم نظری را نمی‌فهمند و نباید تحصیلات عملی داشته باشند: «تمام افکار زنان به استثنای مواردی که پای وظیفه آن‌ها در میان است باید صرف مطالعه و شناختن مردان باشد، یا باید برای کسب معلومات مفرحی به کار رود که موضوع آن فقط ذوق و سلیقه است. ابداع و ابتکار از عهده آن‌ها خارج است» (امیل، ۱۳۹۳: ۳۴۷-۳۴۶).

روسوزن‌ها را دارای معایبی می‌داند که ذاتی است و برای زن پذیرفته شده است: «مدام می‌گویید زن‌ها فلان عیب را دارند که ما نداریم... آنچه را نقص می‌شمارید فقط برای شما نقص است و برای آن‌ها حُسن. اگر زن‌ها این معایب را نداشتند اوضاع بدتر بود. سعی کنید آنچه را در آن‌ها نقص می‌شمارید تبدیل به فساد نشود، ولی هرگز بر آن نباشید که آن نواقص را از بین ببرید» (روسو، ۱۳۹۳: ۳۳۴).

روسو از یک سو به جنس مذکر به عنوان محتوای تجربه آموزشی، مقامی بالا بخشید و از سوی دیگر معتقد بود آموزش زنان باید مطابق توانایی‌های طبیعی آنان انجام گیرد تا به مردان خدمت و از فرزندان نگهداری کنند (جیمفی^۱، ۲۰۱۶: ۱۹۳).

روسودر «امیل» ادعا می‌کند جایگاه اجتماعی و ارزش اخلاقی زنان باید به وسیله آرای مردانی که مالک آن‌ها هستند تعیین شود... مردها تقوا را دفن می‌کنند و در مقابل، عفت زنان را بر تخت می‌نشانند (رویسلیر، ۲۰۱۶: ۲).

بدون زنان و بدون فروکاستن آن‌ها به نمود و انقیاد محض مطابق عقیده مردانه، انتقاد روسو از جامعه تجاری اگر غیرممکن نباشد، دشوار خواهد بود. تنها با سپاسگزاری از قربانی شدن بی‌انتهای قربانی شدن زنان است که روسو می‌تواند گماشتگی زنان را برای خوانندگانش آشکار کند و بیچارگی جامعه تجاری، هزینه آزادی مردانه و احتمال شناخت جامعه در شرف سرفروآوردن در برابر انحراف را نشان دهد (رویسلیر، ۲۰۱۶: ۲۶).

در بخش‌هایی از کتاب «امیل»، توضیح آموزش ایده‌آل زنان و تاکتیک‌های به‌کارگرفته‌شده برای نگهداشتن زنان و دختران در خاموشی آورده شده است. برای مثال، او ادعا می‌کند زنان کاملاً به مردان و قضاوت آن‌ها وابسته‌اند و دختران باید با محدودیت‌ها سازگار باشند، زیرا زندگی آن‌ها لزوماً شامل برده‌شدن در جهت آداب معاشرت خاص و اراده دیگران است، نه کارهایی که به استعداد و استخدام در علم منجر می‌شود. روسو آموزش زنان و دختران را به عنوان موجوداتی ناتوان از صحبت کردن، بیرون از قضاوت‌ها، اراده‌ها و گفتمان مردان بنا می‌نهد (بی‌لینگزلی^۲، ۲۰۱۳: ۲).

همان‌طور که گفته شد، روسو در امیل، زن را موجودی عشوهرگر، مشغول انجام کارهای بچه‌گانه و ابلهانه، دیوانه، دارای جایگاه پایین‌تر از مرد، موظف به عقیف بودن، نالایق در تربیت فرزندان، موظف به نیرومندبودن برای تولد مردانی تنومند، مستحق کارهای پست و بی‌ارزش مانند قلاب‌دوزی، موجودی برای مرد و در خدمت او، از لحاظ زیبایی، عقل، شرف و آسایش در زندگی محتاج و وابسته به قضاوت مردانه، مجبور به تحمل ظلم و ناملایمت‌ها، تربیت‌شده به وسیله مردان، بی‌استعداد در یادگیری علوم تئوری، و دارای عیوب ذاتی معرفی می‌کند.

ایریگاری اظهار می‌دارد فرهنگ مردسالاری ریشه در مشکلات کودکان مذکر در جدایی از مادرانشان دارد (جدایی به مفهوم دوگانه تولد و فرایند تدریجی مستقل شدن و ایجاد حس جدایی از مادر). این روند جدایی برای همه کودکان دردناک است اما برای پسرها این جدایی به‌طور

1. Rousselière
2. Billingsley





خاص دردناک است زیرا کاملاً از تفاوت جنسیتی شان نسبت به مادرانشان آگاهی دارند. پسر نمی‌داند چگونه خود را در جایگاه فردی قرار دهد که او را بدون هیچ تقابلی خلق کرده است. دختران می‌توانند جدا شدن از مادر را بپذیرند زیرا خود را با همان توانمندی‌های موجود در مادرانشان تجربه می‌کنند. پسران که فاقد این تجربه هستند باید گستره‌ای از استراتژی‌های تقلیدی را در پیش بگیرند. عمده این استراتژی‌ها، انکار یا رد وابسته بودن و ارتباط نزدیک با مادران است. در نهایت مخفیانه کل روابط با زنان را مورد حمله قرار می‌دهند (استون^۱، ۲۰۰۳: ۴۱۹-۴۱۸).

بر اساس این نظریه، رفتار زن ستیزانه روسو می‌تواند توجیه شود. این نظریه برای تمام مردان زن ستیز بیان شده است. مردانی که با تفاوت‌های طبیعی خود با زنان کنار نمی‌آیند و به دنبال رد هرگونه برتری زنانه هستند. روسو علاوه بر این حس که در معتقدان به مردسالاری وجود دارد، مادر خود را نیز از دست داده است و با این فقدان سختی‌های زیادی متحمل شده است؛ از سوی زن‌های زیادی تحقیر شده و زندگی خانوادگی منسجم، ازدواج رسمی و فرزندان مشروعی نداشته است. همه اینها دست به دست هم داده و روسویی ناآرام با افکار و احساسات دوگانه ساخته است.

از منظر روش‌شناسی اسکینر، ناتوانی و رنجوری جسمانی روسو از یک سو و کارکردن تحقیرآمیز و زبردستی برای زنان اشرافی از سوی دیگر سبب شده تا در کتاب «امیل»، آشکارا میان جایگاه زن و مرد دیواری بکشد و کارهای ساده و نحیف را به زنان واگذار کند. همچنین روسو نگرش تربیتی و دیدگاه خود درباره زن و مرد را منطبق با طبیعت‌گرایی می‌داند و درصدد بود این دیدگاه را در جامعه تبلیغ و نهادینه ساخته و دیدگاه‌های مخالف را طرد کند.

قرارداد اجتماعی

«قرارداد اجتماعی» کتابی است درباره سیاست و چگونگی اداره جامعه و مطالب کمتری نسبت به دو کتاب «اعترافات» و «امیل» در آن یافت می‌شود که به طور مشهود نگاه متفاوت روسو را نسبت به جایگاه زن و مرد نشان دهد. نکته جالب توجه این است که این کتاب برای مردان به نگارش درآمده و مخاطبانانش در سراسر کتاب جنس مذکر است.

روسو در معرفی خانواده از پدر و فرزند یاد می‌کند و به شرح وظایف و روابط آن دو می‌پردازد. در این میان زن به عنوان همسر و مادر خانواده، جایی در شرح و توصیف‌های روسو ندارد: «کهن‌ترین همه جوامع و تنها جامعه طبیعی، جامعه خانوادگی است. فرزندان هم تا جایی که

برای حفظ حیات خود به پدر نیازمندند، پیوند خود را با او حفظ می‌کنند. به محض اینکه این نیاز برطرف شد، پیوند طبیعی گسیخته می‌شود. فرزندان از تکلیف اطاعت پدر معاف می‌شوند و پدر نیز دیگر تکلیف نگه‌داری فرزندان را برگردن نخواهد داشت» (روسو، ۱۳۸۹: ۶۱).

روسو خانواده را نخستین الگوی جوامع سیاسی قلمداد می‌کند که در آن نقش‌ها بر عهده پدر و فرزندان است (منظور روسو از فرزندان، پسرهای خانواده است) و هویتی برای زن به عنوان صاحب حق سیاسی قائل نمی‌شود: «بنابراین خانواده نخستین الگوی جوامع سیاسی است. فرمانروا تصویری از پدر و افراد جامعه، تصویری از فرزندان هستند» (روسو، ۱۳۸۹: ۶۲).

روسو در توضیح حکومت اشرافی، حقوق سیاسی و اجتماعی را حق طبیعی مردان می‌داند که به‌طور موروثی از پدر به فرزندان منتقل می‌شود و در مقابل، زنان رده‌بالای اجتماع در تفسیر چگونگی انتقال قدرت نادیده گرفته می‌شوند: «به تدریج که نابرابری قراردادی جای نابرابری طبیعی را گرفت، ثروت و قدرت نیز بر سن و تجربه ترجیح داده شد و نظام اشرافی انتخابی شد. بالاخره قدرت همراه با ثروت از پدر به فرزندان به ارث رسید و خانواده‌های اشرافی به وجود آمد و حکومت موروثی شد» (روسو، ۱۳۸۹: ۲۹۵).

خانواده‌ای که روسو معرفی می‌کند از پدری قدرتمند و صاحب همه چیز تشکیل شده که فرزندان را زیر چتر خود گرفته است. پدر به‌طور اغراق‌آمیزی قوی و افسانه‌ای معرفی شده است: «پدر از لحاظ جسمانی به مراتب قوی‌تر از فرزند خود است و تا زمانی که فرزند به کمک او نیازمند باشد به او کمک خواهد کرد. قدرت پدری توسط طبیعت بر پایه عقل برقرار شده است. وظایف پدری را احساسات طبیعی به او دیکته می‌کند و فرمان پدر به لحنی ابلاغ می‌شود که به ندرت اجازه نافرمانی می‌دهد... فرزند هیچ چیز ندارد که آن را از پدرش نگرفته باشد و بدیهی است تمام حقوق مالکیت به پدر تعلق دارد یا ناشی از اوست. هدف اصلی تمام کارها در خانواده، حفظ و افزایش دارایی پدر است تا روزی بتواند آن را میان فرزندان خود تقسیم کند» (روسو، ۱۳۸۹: ۳۱۷).

منظور روسو از فرزندان، افراد ذکور خانواده است، زیرا زنان را شهروند محسوب نمی‌کند: «به عقیده من جمهوری روم حکومتی باشکوه و شهر روم شهر با عظمتی بود. آخرین سرشماری نشان می‌داد چهارصد هزار شهروند مسلح در روم و در سراسر امپراتوری رومی چهار میلیون شهروند - بدون محاسبه اتباع عادی، بیگانگان، زن‌ها، بچه‌ها و بردگان - زندگی می‌کرده‌اند» (روسو، ۱۳۸۹: ۳۶۴).

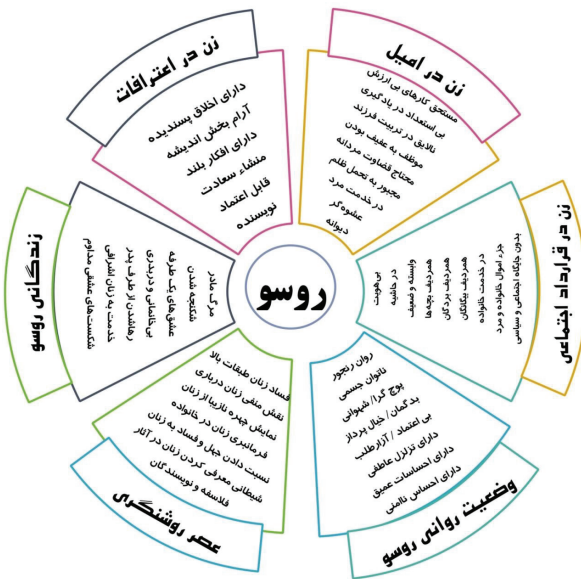




روسو در «قرارداد اجتماعی» هویتی وابسته برای زن تعریف می‌کند: «در روزگاری که سران خانواده‌ها شکارچی یا ماهی‌گیر بودند، فقط گاهی با هم کار می‌کردند. در بیشتر اوقات که غذا یا ضرورت‌های دیگری را برای خودشان، زنانشان و کودکانشان شکار یا پیدا می‌کردند، جدا و گاه‌گاهی با هم کار می‌کردند» (پلامناتز، ۱۳۸۷: ۶۹۳).

روسو همانند سایر متفکران آن دوره و حتی دوره‌های بعدی، برای زنان حق رأی قائل نبوده است. در سال‌های جنگ جهانی و پس از آن بود که بیشتر دولت‌های غربی حق رأی را به زنان تعمیم دادند. در فرانسه یک لایحه حق رأی در سال ۱۹۱۹ در مجلس نمایندگان با رأی اکثریت به تصویب رسید، اما سه سال بعد در مجلس سنا رد شد. سناریوی مشابهی تا پیش از ۱۹۳۶ سه بار تکرار شد (لگیت، ۱۳۹۴: ۴۴۲ و ۴۳۷)؛ در حالی که تولد و مرگ روسو ۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸ بوده است، پس وقتی صحبت از رأی‌گیری می‌کند طبیعتاً منظور مشارکت مردان جامعه است و حتی برای زنان قائل نمی‌شود. به دنبال آن می‌توان گفت مردم‌سالاری، نمایندگی، حاکمیت و همه مفاهیم گفته شده در کتاب قرارداد اجتماعی مردانه هستند؛ بر این اساس در تعاریف و موقعیت‌های حکومتی و سیاسی روسو جایی برای زن وجود ندارد.

در «قرارداد اجتماعی» درباره حقوق اجتماعی و سیاسی زنان سخنی به میان نیامده است و به دنبال تعریف نشدن حقوق آنان، خودبه‌خود از امکان رسیدن به جایگاه اجتماعی و سیاسی ساقط شده‌اند. در معدود جاهایی که در این کتاب به جنس زن اشاره شده، موجودی ضعیف، وابسته، جزء اموال مرد و در خدمت خانواده و تقریباً محوشده نشان داده شده است. با مقایسه نگاه روسو به زن در سه کتاب یادشده، اختلاف بسیار زیاد و غیرطبیعی در توصیف‌هایش درباره زنانگی هویدا است، اما بر اساس مقوله کنش‌گفتاری که متن تجسم کنش ارتباطی میان نویسنده و مخاطب تلقی می‌شود و در این ارتباط پیامی ارسال می‌شود، در کتاب «قرارداد اجتماعی» مخاطب مردان هستند و پیام مورد نظر روسو نیز انعقاد قرارداد برای تشکیل جامعه و دولت است؛ پیامی که در پی نفی نظریه‌های حقوق الهی شاهان، موروثی بودن حکومت و مشروعیت مبتنی بر سلطه و زور بود؛ از این رو در این متن، موضوع برابری یا نابرابری زن و مرد مسکوت مانده و اندک اشاره‌های موجود در آن (درباره زنان) را می‌توان در راستای دفاع روسو از دیدگاه طبیعت‌گرایی دانست که همواره قصد داشت آن را تبیین و در جامعه ترویج و تثبیت کند.



تصویر شماره ۱. زن و روسو در عصر روشنگری (برگرفته از متن)

جدول شماره ۱. داده‌های متنی (بر اساس یافته‌های مقاله)

روسو در امپیل، قرارداد اجتماعی، و اعتراضات	ایریناری
<p>بی‌لیاقتی زنان در پرورش کودکان، شایستگی پدر برای آموزگاری حتی بدون علم و آگاهی، تعلق شغل‌های دشوار و اساسی به مردان، تعلق شغل‌های پست و بی‌ارزش به زنان، خلقت زن برای مرد و در خدمت او، وظیفه زن در پیروی از مرد، الزام عفت زنانه، طبیعی جلوه‌دادن حکومت مردان بر زنان، بی‌ارزش دانستن دختر بودن، قضاوت شدن زنان توسط مردان، پرورش صفات زنان توسط مردان، وابستگی زن به مرد برای ادامه حیات، زندگی دادن به زنان بر اساس تشخیص و لطف مردانه، خوبی‌های زنان وابسته به قضاوت مردانه، نسبت دادن عیب‌های مردانه به ضعف زنان، بی‌استعدادی زنان در یادگیری علوم تئوری و ابتکار و ابداع، نسبت دادن عیوب ذاتی به زنان، وظیفه مردان در رفع نکردن نقص زنان برای جلوگیری از فساد، نسبت دادن عشوه‌گری و خودپسندی به زنان، نادیده گرفتن زنان در تألیف کتاب قرارداد اجتماعی، تعریف نکردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، به‌کارگیری واژه زن به ندرت و در حاشیه، معرفی زن به‌عنوان موجودی وابسته و جزء اموال مرد و در خدمت خانواده، در اعتراضات: مرگ مادر در بدو تولد، رها شدن از سوی پدر، روان‌رنجور، ناتوان جسمی، پوچ‌گرا، شهوانی، خیال‌پرداز، آزارطلب، شکنجه شدن توسط ولی‌نعمت‌های خود، بی‌خانمانی و دربه‌دری، خدمت به زنان اشرافی، عشق‌های یک‌طرفه، شکست‌های عشقی مداوم و تحقیر شدن</p>	<p>زنان هستی‌بخش مردان با تولد و نگهداری از آنان، محرومیت زنان از موقعیت برابر با وجود مزیت فرزندآوری، پدر مالک فرزند و استثمارگر محصول زن، تصاحب آزادی زنان توسط مردانی که هستی خود را مدیون زنان هستند، به‌رسمیت شناخته شدن شغل‌های مردانه به‌وسیله فرهنگ پدرسالارانه، مفروض بودن مردانگی کار، استثمار کار زنان توسط مردان، طفولیت فرهنگی جامعه به‌دلیل تقسیم‌بندی جنسیت، استثمار زنان با استفاده از بیولوژی زنانه، ارزیابی استثمارگرانه بیولوژی زنان بدون رضایت آن‌ها، شهروند کامل محسوب‌نشدن زن، نالایق دانستن زنان برای حکومت‌داری، ارزش‌های مثبت متعلق به مردان و ارزش‌های منفی متعلق به زنان، برابری در شکل‌گیری نطفه و نابرابری پس از تولد، سازمان‌دهی جامعه برای مردان، فرآگیری مردان به‌وسیله استفاده ابزاری از زن، شی‌شدگی زنان، تعریف زنانگی توسط مردان، ارزش دادن به مرد توسط انتقال نام او به زن و فرزند و دارایی‌ها، فقدان دسترسی زنان به جامعه و فرهنگ، ساخته شدن ذهنیت به‌طور زبان‌شناسانه، رابطه بنیادی بین زبان و هویت، زبان ممتاز متعلق به جنس نر، ریشه فرهنگ مردسالاری در جدایی کودکان مکرر از مادر از نظر جنسیت، جدایی تدریجی از مادر، دردناک بودن این استقلال، آگاهی پسران از تفاوت جنسیتی با مادر، اتخاذ استراتژی انکار و رد وابستگی یا نزدیکی با مادر، مورد حمله قرارداد منصفانه کل روابط با زنان</p>



جدول شماره ۲. مقوله‌های برآمده از داده‌های متنی (بر اساس جدول شماره ۱)

عناوین	ایریگاری	روسو
فرزندآوری	زنان هستی بخش مردان، وجود مردان وابسته به پرورش و آگاهی زنان، استثمار زنان به وسیله محصول آن‌ها (فرزند)، تصاحب آزادی زنان توسط مردانی که خود خلق کرده‌اند، برابری در تولد، نابرابری در اجتماع	بی‌لیاقتی زنان در پرورش کودکان، وابستگی زن به مرد برای ادامه حیات، زندگی دادن مرد به زن بر اساس لطف مردانه، نابرابری جایگاه دختر و پسر
کار	به رسمیت شناخته شدن کارهای مردانه توسط فرهنگ مردسالارانه، مردانه بودن کار به صورت پیش فرض، استثمار کار زنان توسط مردان، استفاده ابزاری از زن	تعلق شغل‌های مهم و اساسی به مردان، تعلق شغل‌های پست و بی‌ارزش به زنان
هویت‌سازی	استثمار زنان با استفاده از بیولوژی زنانه، نالایق دانستن زنان برای حکومت‌داری، سازمان‌دهی جامعه برای مردان، شی‌شدگی زنان، فراگیری مردان به وسیله استفاده ابزاری از زن، ارزش دادن به مرد توسط انتقال نام او به اموال و زن و فرزند، فقدان دسترسی زنان به فرهنگ و جامعه	خلقت زن برای مرد و در خدمت او، وظیفه زن پیروی از مرد، الزام عفت زنانه، پرورش صفات زنان توسط مردان، معیوب دیدن زنان، وظیفه مردان عدم رفع نقص زنان، عدم تعریف حقوق اجتماعی و سیاسی برای زنان
زبان	ساخته شدن ذهنیت به صورت زبان‌شناسانه، ارزیابی استثمارگرانه بیولوژی زنان بدون رضایت آن‌ها، ارزش‌های مثبت متعلق به مردان، ارزش‌های منفی متعلق به زنان، تعریف زنانگی توسط مردان، زبان ممتاز متعلق به جنس نر	طبیعی جلوه‌دادن حکومت مردان بر زنان، بی‌ارزش جلوه‌دادن دختر بودن، قضاوت شدن زنان توسط مردان، خوبی‌های زنان وابسته به قضاوت مردان، نسبت‌دادن عیب‌های مردانه به ضعف زنان، تعریف زن به موجودی بی‌استعداد، نسبت‌دادن صفات پست به زنان، به‌کارنبردن واژه و مفهوم زن در تألیف کتاب مهم قرارداد اجتماعی
سرکوب زنان	ریشه فرهنگ مردسالاری در جدایی کودکان مذکر از مادران، نظر جنسیت، جدایی تدریجی پسران از مادر، دردناک بودن این استقلال، آگاهی پسران از تفاوت جنسیتی با مادر، اتخاذ استراتژی انکار و وابستگی یا نزدیکی با مادر، مورد حمله قراردادن مخفیانه کل روابط با زنان	مرگ مادر در بدو تولد، رها شدن از سوی پدر، روان‌رنجوری، ناتوانی جسمی، شهوانی بودن، بدگمانی، بی‌اعتمادی، دارای تزلزل عاطفی، دارای احساس ناامنی، شکنجه شدن توسط ولی‌نعمت‌های خود، بی‌خانمانی و دربه‌دری، خدمت به زنان اشرافی، عشق‌های یک‌طرفه، شکست‌های عشقی مداوم و تحقیر شدن



نتیجه‌گیری

روسوزا پایه‌گذاران برابری در جهان است، اما درباره زنان موضع متفاوتی در پیش گرفته است. دوگانگی در فکر و آثار روسوما را بر آن داشت تا به تناقض‌های موجود بپردازیم. برای بررسی دیدگاه روسوزا سه کتاب «اعترافات»، «امیل» و «قرارداد اجتماعی» استفاده کردیم. «امیل» و «قرارداد اجتماعی» مورد توجه محافل علمی است، اما کتاب «اعترافات»، احساسات و زندگی خصوصی وی را نمایان می‌سازد. از مقایسه چگونگی حضور زن در این سه کتاب به دستاوردی جالب توجه رسیدیم. این دستاورد نشان می‌دهد روسو علاوه بر بینشی در خور عصر روشنگری

نسبت به زنان، از عوامل دیگری نیز تأثیرپذیر بوده است. در عصر روشنگری زنان به دیدهٔ تحقیر نگریسته شده‌اند و در برخی تألیف‌ها و گفتمان‌های حاکم بر آن دوران، مقامی فرومایه برایشان مقدر شده است و در مواقعی هم در جایگاهی برتر از مردان و تأثیرگذار بر بزرگان نشانده شده‌اند. روسواز سویی پرچم برابری خواهی را بلند کرده و از سوی دیگر نابرابری جنسیتی را رواج داده است. مقایسهٔ آثار وی و بازخوانی روایت زندگی‌اش نشان می‌دهد از مشکلات روحی و روانی در رنج بوده و به دلیل زندگی ذلت‌بار در معاشرت با زنان بلندپایه، حس انتقام‌جویی در وی بیدار شده است. موضع روسودر «امیل»، زن‌ستیزانه و مردسالارانه بوده و در «قرارداد اجتماعی»، از واژه و مفهوم زن به‌ندرت و در لفافه استفاده شده است، اما در اعترافات، نمایش احساسات واقعی او نشان می‌دهد سراسر عمر در تحسین زنان و در حسرت رسیدن به آن‌ها به سر برده و برخلاف انتظارش شکست‌های عشقی پی‌درپی را تجربه کرده است.

مقالهٔ حاضر در چارچوب مطالعات میان‌رشته‌ای انجام شده است. روش‌شناسی آن بر مبنای هرمنوتیک روشی مؤلف محور کونتین اسکینر بنا نهاده شده و برای چارچوب نظری از نظرات و آثار لوس ایریگاری، نویسنده فمینیسم پست‌مدرن استفاده شده و از تلفیق نگاه این دو، به مفاهیم گنجانده شده در آثار روسو پرداخته شده است. بر مبنای تکنیک‌های مندرج در هرمنوتیک روشی مؤلف محور اسکینر، آثار روسو و معاصران او مورد تفسیر و تأویل قرار گرفت تا به قصد و منظور او دست یابیم. بر اساس نظریه ایریگاری، فرهنگ پدرسالارانه، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و این اتفاق از طریق کتاب‌های روسو به نسل‌های بعد و زنان قرن نوزدهم منتقل شده است و آنان را برای پذیرش مردسالاری تحت تأثیر قرار داده است. ایریگاری معتقد است هویت‌سازی از طریق زبان ایجاد می‌شود و روسو با حقیرشمردن جایگاه زنان در «امیل»، برای آن‌ها هویتی وابسته، فرمانبردار، در خدمت مرد و خانواده و طبیعت مقدر شده، تعریف کرده است. ایریگاری معتقد است ارزیابی استثمارگرانهٔ زنان بدون رضایت آن‌ها صورت می‌گیرد و روسو این ارزیابی جهت‌دار و تأثیرگذار را بدون در نظر گرفتن نقش مفید و سازندهٔ زن‌های زندگی‌اش انجام داده است. ایریگاری معتقد است مردان ارزش‌های مثبت را به خود و ارزش‌های منفی را به زن‌ها نسبت می‌دهند و روسو با پست‌شمردن دختر بودن، وابسته بودن زن به قضاوت مردانه، بی‌استعداد خواندن زن‌ها و استفاده از کلمات حقیر برای توصیف آن‌ها، ارزش‌های منفی را به زنان نسبت داده است. ایریگاری معتقد است زبان متعلق به جنس مذکر است و روسو در قرارداد اجتماعی با نادیده‌گرفتن زن و در «امیل» با پایین‌آوردن مقام زن، نهایت استفاده را از زبان برده



است. ایریگاری معتقد است تقسیم کارها به مردانه و زنانه توسط فرهنگ مردسالارانه به رسمیت شناخته می‌شود و روسودر «امیل» کارهای مهم و اساسی را وظیفه مردان و کارهای پیش‌پاافتاده و بی‌ارزش را منحصر به زنان می‌داند. ایریگاری معتقد است آزادی زنان به وسیله فرزندان ذکوری که به دنیا آورده و پرورش داده‌اند، سلب می‌شود و در همین راستا روسو می‌گوید این مرد است که بر اساس لطف و تشخیص خود به زن زندگی و آرامش می‌دهد. ایریگاری می‌گوید با وجود یکسانی شرایط در تشکیل نطفه، دختر و پسر پس از تولد از جایگاه نابرابری برخوردار می‌شوند و روسودر «امیل» به این نابرابری می‌پردازد. روسوبا وجود قضاوت‌های ناعادلانه‌اش، به شدت متأثر از زن‌ها بوده است و زیر چتر حمایت زن‌ها به پیشرفت‌های مهم زندگی‌اش دست یافته و همه عمر آرامش و خوشبختی را در همجواری با جنس زن جست‌وجو کرده است.



منابع

- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳). *بینشهای علم سیاست* (جلد اول؛ در باب روش؛ مترجم: فریبرز مجیدی). تهران: فرهنگ جاوید.
- اوکین، سوزان مولر؛ منسبریچ، جین؛ و کیملیکا، ویل (۱۳۹۴). *دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم* (چاپ دوم؛ مترجم: نیلوفر مهدیان). تهران: نشر نی.
- بیسلی، کریس (۱۳۸۵). *چیستی فمینیسم (درآمدی بر نظریه فمینیستی)* (مترجم: محمدرضا زمردی). تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- پلامناتز، جان (۱۳۸۷). *انسان و جامعه* (جلد اول؛ مترجم: کاظم فیروزمند). تهران: روزنه.
- تانگ، رزمی (۱۳۹۴). *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی* (چاپ چهارم؛ مترجم: منیژه نجم عراقی). تهران: نشر نی.
- دوبووار، سیمون (۱۳۸۰). *جنس دوم* (جلد اول؛ چاپ دوم؛ مترجم: قاسم صنعوی). تهران: توس.
- دورانت، ویل (۱۳۹۵). *تاریخ فلسفه* (چاپ بیست و پنجم؛ مترجم: عباس زریاب خوئی). تهران: علمی و فرهنگی.
- راینر، روت (۱۳۸۹). *فمینیسم‌های ادبی* (مترجم: احمد ابومحیوب). تهران: افراز.
- رانالد، مارگارت لوفتوس (۱۳۸۳). *ژان ژاک روسو* (مترجم: محمد بقائی). تهران: اقبال.
- روایی، مریم (۱۳۹۱). *معرفت‌شناسی فمینیستی از دیدگاه لیندا مارتین آکوف*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۴۸). *اعترافات* (چاپ دوم؛ مترجم: بهروز بهزاد). تهران: مؤسسه مطبوعاتی فرخی.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۸۹). *قرارداد اجتماعی: متن و در زمینه متن* (چاپ پنجم؛ مترجم: مرتضی کلانتریان). تهران: آگه.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۹۳). *امیل: رساله‌ای در باب آموزش و پرورش* (چاپ هفتم؛ مترجم: غلامحسین زیرکزاده). تهران: ناهید.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴). *تاریخ فلسفه سیاسی غرب* (چاپ هشتم). تهران: وزارت امور خارجه.
- فریدمن، جین (۱۳۸۳). *فمینیسم* (چاپ دوم؛ مترجم: فیروزه مهاجر). تهران: آشیان.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۸). *مسئله ژان ژاک روسو* (مترجم: حسن شمس‌آوری). تهران: مرکز.
- کورسمیر، کارولین (۱۳۹۴). *درآمدی بر زیبایی‌شناسی و جنسیت: نقدی برگزیده فمینیستی* (مترجم: مرگان کهون، لارنس (۱۳۹۴). *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم* (چاپ یازدهم؛ ویراستار فارسی: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نشر نی.





- لیجت، جان (۱۳۸۳). *بنجاه متفکر بزرگ معاصر* (چاپ سوم؛ مترجم: محسن حکیمی). تهران: خجسته.
- لگیت، مارلین (۱۳۹۴). *زنان در روزگارشان: تاریخ فمینیسم در غرب* (چاپ سوم؛ مترجم: نیلوفر مهدیان). تهران: نشرنی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰). *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم* (چاپ پنجم). تهران: شیرازه.
- مکلند، جان (۱۳۹۳). *تاریخ اندیشه سیاسی غرب* (مترجم: جهانگیر معینی علمداری). تهران: نشرنی.
- منتسکیو (۱۳۴۹). *روح القوانین* (چاپ ششم؛ مترجم: علی اکبر مهدی). تهران: امیرکبیر.
- نقیب‌زاده، احمد؛ و سعیدلویی، مونا (۱۳۹۰). *فمینیسم در فراز و فرود پارادایم زمان*. *پژوهشنامه روابط بین‌الملل* (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)، ۴(۱۵)، ۱۵۵-۱۸۵.
- واتکینز، سوزان آلیس (۱۳۸۰). *فمینیسم قدم اول* (مترجم: زیبا جلالی نائینی). تهران: شیرازه.
- Billingsley, A. (2013). Laughing against patriarchy: Humor, silence, and feminist Resistance. *Philosophy Matters Prize Winning Essays*, Department of Philosophy, University of Oregon.
- Gyamfi, C. O. (2016). Who won the debate in women education? Rousseau or Wollstonecraft?. *Journal of education and practice*, 7(6), 191-193.
- Hirsh, E., & Olson, G. A. (1995). *Je-Luce Irigaray: A meeting with Luce Irigaray*.
- Irigaray, L. (1985). *This sex which is not one* (C. Porter, & C. Burke, Trans.). New York: Cornell University Press.
- Irigaray, L. (1993a). *Je, tu, nous: Toward a culture of difference* (A. Martin, Trans.). Great Britain: Routledge.
- Irigaray, L. (1993b). *An ethics of sexual difference* (C. Burke, & G. C. Gill, Trans.]. Ithaca New York: Cornell University Press.
- Rousselière, G. (2016). *Rousseau's theory of value and the case of women*. The University of Wisconsin-Madison.
- Stone, A. (2003). Irigary and Holderlin on the relation between nature and culture. *Continental Philosophy Review*. 4(36), 415-432. doi: 10.1023/B:MAWO.0000015897.03210.0b